

دیانت بهائی و نهضت مشروطیت ایران

از خلال الواح حضرت عبدالبهاء

م. یزدانی

دوران شکل‌گیری و تحوّل جنبش مشروطه از حیث تعداد الواحی که در زمان نسبتاً کوتاه در مورد اوضاع اجتماعی ایران، از قلم میثاق صادر گشته است؛ دورانی استثنائی است. تنها در ظرف یک سال و چند ماه از ابتدای جنبش، حضرت عبدالبهاء ۱۹۰ تا ۲۰۰ لوح در این زمینه صادر فرمودند (علاقبند، ص ۹). با اعتماد به این قول باید گفت آنچه ما اکنون، در مجموعه‌های به چاپ رسیده از الواح مبارکه در دسترس داریم، قسمت کوچکی از تمامی الواح مربوط به جنبش مشروطیت است؛ بنا بر این، تحقیق کامل و شامل در این مورد، بسته به امکان زیارت همه الواح صادره است. با وجود این، الواحی که در دست داریم متعدّد و حاوی اشارات بسیار به جریانات مشروطه‌طلبی می‌باشند. برای درک بهتر آنچه در آثار مبارکه راجع به وقایع مشروطه آمده است، لازمست به شرح مختصری از این وقایع پردازیم.

وقایع مشروطیت

در سال‌های پیش از شروع جنبش مشروطه سلسله رویدادهایی علّت نزدیکی بیشتر علما و مردم، خصوصاً بازرگانان، در مقابل دولت شد،^۱ دولتی که مورد نارضایتی ملت بود. از این رو، برای انجام

۱- از جمله این رویدادها، قرارداد اداره گمرکات در دست مسیو نوز (Nous) بلژیکی، و پس آن علیرغم مخالفت علما، تعیین او به عنوان رئیس تذکره و وزیر پست و تلگراف بود. مخالفت مردم با این شخص، هنگامی شدیدتر شد که عکسی از او که احتمالاً به نشانه توهین به روحانیت عمّامه بر سر گذاشته بود، در میان مردم پخش شد. دیگر چوب

خواسته‌هایی، عده‌ای از علما و در رأس ایشان، سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی که محبوبیت و نفوذ بسیار در میان مردم داشتند به همراه خانواده خود و نیز تنی چند از بازرگانان، در شوال سال ۱۳۲۳ هـ ق، در حرم شاه عبدالعظیم، تحصن نمودند و بسیاری از مردم (کسروی، ص ۶۵: ۲۰۰۰ تن)، به ایشان پیوستند (الگار، صص ۳۴۰-۳۴۴). خواست‌های بست‌نشینان بطور خلاصه راجع به تأسیس عدالتخانه، برکناری صدر اعظم و نیز حاکم طهران بود و هنوز رسماً نام مشروطه و آزادی خواهی در میان نبود (آوری، ص ۲۴: کسروی، ص ۶۸). مظفرالدین شاه دستخطی مبنی بر وعده ایجاد عدالتخانه صادر نمود و متحصنین پس از یک ماه به شهر خود بازگشتند. به دستور شاه، وزیر دربار و عده‌ای دیگر از درباریان، با کالسکه‌های سلطنتی، با شکوه بسیار به عبدالعظیم رفتند (کسروی، ص ۷۳). اما شاه به وعده خود عمل نکرد. پس، در جمادی الاولی ۱۳۲۴ هـ ق، دومین تحصن به نحو سازمان یافته‌تری صورت گرفت. این بار، روشنفکران و اصلاح‌گران که دوازده تا چهارده نفر بودند، در محوطه سفارت انگلیس در طهران متحصن شدند، و روحانیون به ابن بابویه در نزدیکی حضرت عبدالعظیم و از آنجا به قم رفتند (ناظم الاسلام، ج ۱، ص ۵۰۰؛ آوری، ص ۲۴۵). اکنون دیگر بست‌نشینان، رسماً مشروطه را می‌طلبیدند.^۲

و فلک کردن چند تن بازرگانان معروف به دست حاکم طهران، تیراندازی به مردم در حرم امام رضا در مشهد و در حرم شاه چراغ در شیراز و بالاخره فلک کردن یک مقام مذهبی در کرمان به دست حکمران بود (کسروی، صص ۴۸-۵۹؛ الگار، صص ۲۴۶-۲۴۷).

۲- بست‌نشستن را مهم‌ترین وسیله‌ای دانسته‌اند که طبقات پایین ایرانیان عهد قاجار می‌توانستند با تمسک به آن، در احقاق حق خود بکوشند (فلور، ج ۲، ص ۲۲). ناظم الاسلام کرمانی در شرحی که از این مطلب می‌دهد، آن را امری «معمول و مرسوم» می‌خواند و می‌گوید: «محل تحصن را جایی قرار می‌دهند که محل ملاحظه شاه و حاکم باشد. مثلاً امام‌زاده معتبری اگر باشد، به آنجا پناه می‌برند... کم‌کم امکان بست بسیار و فراوان می‌شد و گاه گاهی هم به ملاحظه شأن عارض (شاکلی)، و یا بزرگی مطلب، پناهنده به یکی از سفارتخانه‌ها می‌شدند.» ناظم الاسلام آنگاه به بیان مثال‌های متعدد از پناه بردن به سفارتخانه‌ها می‌پردازد. از جمله نقل می‌کند که چگونه در زمان حاج میرزا آقاسی اعیان و بزرگان مملکت از ظلم او، به سفارت‌های روس و انگلیس ملتجی شدند و عزل او را از شاه خواستند. (ج ۱، صص ۵۰۷-۵۰۹).

در مورد تحصن در سفارتخانه انگلیس در حرکت مشروطه‌طلبی، کسروی ضمن تفسیح این عمل، گفته است: «این کار را در آن زمان زشت نمی‌شماردند.» (ص ۶۶۶). و در توضیح علت این پناهندگی اضافه نموده که چون در جریان مهاجرت علما به قم، عده‌ای از مردم که در بست‌نشینی اول با دو سید همراه بودند، این بار در طهران ماندند و از صدر اعظم نیز می‌ترسیدند، خواستند به سفارتخانه‌های پناه ببرند. عثمانیان در آن زمان به مرز ایران سپاه فرستاده، با ایران دشمن شده بودند، دولت روس هم «از مشروطه دور و این زمان با توده خود در کشاکش می‌بود.» پس «ناگزیر» به سفارت انگلیس رفتند. کسروی آنگاه، با آنکه از نامه درخواست کمکی که آیت‌الله بهبهانی به سفیر انگلیس می‌نویسد، یاد می‌کند، باز بر آن است که رهبران مذهبی مشروطه، از پناهندن مردم به سفارت خرسند نبودند (صص ۱۰۷-۱۰۹). لیکن ناظم الاسلام کرمانی که صداقت و صمیمیتش در سراسر نوشته‌اش آشکار است، می‌نویسد، آقای بهبهانی «صریح به بعضی تجار فرموده بود: اگر عین الدوله به شما سخت گرفت، ملتجی به سفارت انگلیس شوید» (ج ۲، ص ۵۰۹) و بعد نیز تلگراف سید عبدالله بهبهانی را از قم خطاب به متحصنین در سفارت درج

واقعه تحصّن در سفارتخانه در بعضی از الواح حضرت عبدالبهاء مورد اشاره قرار گرفته است. مفاد این الواح کاملاً روشن می‌دارد که حضرت عبدالبهاء به استفاده از "بست" آنها در یک سفارت خارجی، برای حصول آرمانی ملی و فراگیر، با نظر مساعدی نمی‌گریستند و از اینکه بهائیان در این بست‌نشینی شرکت نکرده‌اند ابراز خرسندی نموده‌اند زیرا بطوری که خواهیم دید از دیدگاه دیانت بهائی حضرت عبدالبهاء تنها شرط موفقیت را برای دستیابی به مشروطیت از راه اتحاد دولت و ملت و با ایجاد هم‌آهنگی و تفاهم می‌دانسته‌اند نه قدرت‌نمایی و مبارزه و یا پای خارجیان را به میان کشیدن. در یکی از الواح تصریح می‌فرماید: «در میان آن جمهور که به سفارت بهیّه انگلیس در آغاز مشکلات پناه بردند، یک نفر بهائی نبود» (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۷۷). در لوح دیگری با یادآوری «زمانی که علما و فضلا و سروران و تجار و کسبه طهران بلکه عموم از مهتر و کهتر به سفارت انگلیز پناه بردند و بنای شکایت و عریده فرمودند که ما مظلومیم»، گفته «شجاع السلطنه پسر شاه» را ذکر می‌فرماید که بهائیان را بخاطر آنکه «شصت سال است که معرض تیغ بلایند» و با وجود این، به «دولت اجنبی» پناه نبردند، تحسین کرد و شیعیان را مذمت نمود که به سفارتخانه پناه بردند «و دولت و ملت را رسوا کردند» (مائده آسمانی، ج ۵، صص ۲۰۵-۲۰۶).

چون تحصّن حدود یک ماه طول کشید، مظفرالدین شاه ناچار شد در جمادی الثانی ۱۳۲۴ هـ، در آخرین روزهای حیات خود، فرمان مشروطیت را امضا نماید. پس، مهاجرین قم در میان استقبال با شکوهی در حالیکه صدر اعظم کالسکه شاه را برای آوردنشان برده بود، به طهران بازگشتند. حضرت عبدالبهاء در لوح شیخ علی اکبر قوچانی شهید فرموده‌اند:

«در بدایع انقلاب حضرت علی قبل اکبر [منظور جناب علی اکبر یادی است]... مرقوم نمودند که حضرات علما کوس لِمَنِ الملک می‌زنند. صدر اعظم رفته که حضرات را از قم به طهران، در نهایت احترام، وارد کند و جمیع شهر با طبل و علم به استقبال شتافتند... این عبد در جواب نوشت... این عزّت مانند ظلّ زائل است، عنقریب مبدّل به ذلّت کبریٰ شود... به دست خود تیشه بر ریشه خود زدند...» (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۹۶)

بیانات مبارکه‌ای با همین مضمون در بدایع الآثار نیز درج شده است (ج ۲، ص ۱۱۴). پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس اول در شعبان ۱۳۲۴ هـ ق (آورى، ص ۲۴۶)، در کوتاه زمانی، مظفرالدین شاه بیمار فوت کرد و محمد علی میرزا ولیعهدش در ذی‌قعدة ۱۳۲۴ هـ ق به سلطنت رسید. در نقاط مختلف کشور انجمن‌های ولایات تشکیل شد (براون، ص ۱۴۷)، و در طهران، نمایندگان مجلس به

می‌کند که: «تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از طرف سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند، حرکت نخواهم کرد.» (ج ۱، ص ۵۴۱). در تاریخ مشروطه، شواهدی دیگر از پناه بردن به سفارتخانه‌ها نیز ثبت شده است (ناظم الاسلام، ج ۱، صص ۵۷۹-۶۰۰؛ ج ۲، صص ۱۶۶-۱۷۲).

نوشتن قانون اساسی مشغول گشتند. اما محمد علی شاه، باطناً با مشروطه موافق نبود، و خیلی زود بر سر مسائلی، مخالفت او و مجلس آشکار شد.^۳

ظاهراً در همین زمان مخالفت‌های آشکار بین شاه و مجلس است که حضرت عبدالبهاء به هر دو طرف، نصایحی فرموده‌اند و به لزوم یگانگی بین دولت و ملت تصریح فرموده، هشدار داده‌اند که در غیر اینصورت نتایج وخیمه‌ای حاصل خواهد گشت. این اقدام هیکل مبارک، در الواح بسیار مورد اشاره قرار گرفته است: «... به کرات و مرات، صریح به غایت توضیح، در بدایت انقلاب، به دو طرف مرقوم گردید که باید دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته گردند و الا فلاح و نجاح محالست، ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول متجاوزه شود...» (از جمله ن. ک. به: مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۳؛ بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۶۸، ص ۲۰۴؛ ج ۲، ص ۴۵؛ مائده آسمانی، ج ۵، ص ۴۶)

سوی الواح بالا که تماس مستقیم حضرت عبدالبهاء را با طرفین اختلاف از طریق مکاتبه روشن می‌دارند، هیکل مبارک مستقیماً نیز هر طرف را به آشتی و سازش دعوت فرموده‌اند، چه که در ادامه یکی از الواحی که پیش از این بدان اشاره کردیم، پس از توصیه کتبی مبارک به هر دو طرف، اضافه می‌نماید: «از این گذشته، خفياً به احزاب نهایت نصایح مجری گشت» (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۳). منظور هیکل مبارک از لفظ "احزاب" در اینجا دو دسته "دولتیان و ملتیان"، یعنی مخالفین مشروطه و طرفداران آن است و نه حزب خاصی، چنانکه در مواضع دیگر نیز گاه این لفظ را در معنی مذکور استفاده فرموده‌اند.

اما اذارات مبارک راجع به دخالت دولت‌های هم‌جوار به دنبال اختلافات بین دولت و ملت، تحقق یافت. در همان سال اول مشروطه (۱۳۲۵ هـ.ق)، از طرفی سپاهیان عثمانی به مرزهای شمال غربی ایران تجاوز نمودند (براون، ص ۱۵۳؛ کسروی، ص ۴۲۴)، از طرف دیگر روسیه که آشکارا برای مداخله در امور داخلی ایران به دنبال بهانه می‌گشت توسط سفارت خود به مجلس اخطار نمود که نمی‌تواند برای مدت

۳- در زمینه مخالفت محمد علی شاه با مشروطه و مجلس باید گفت، از طرفی او و سایر شاهان قاجار متمایل به روسیه بودند- مطلبی که به زمان فتحعلی شاه و تضمین ولایتعهدی عباس میرزا از جانب روس‌ها، به عنوان ماده‌ای از مواد عهدنامه ترکمانچای (نفیسی، ج ۲، ص ۲۶۰) بر می‌گردد- و روسیه نیز با مشروطه ایران نظر مساعدی نداشت، بر خلاف انگلیسی‌ها که حامی آن بودند (کسروی، ص ۴۵۸، ص ۴۶۱، ص ۵۷۷) به علاوه، محمد شاه، به شدت تحت تأثیر مشاوران طرفدار روسیه خود بود (آوری، ص ۲۴۶). از طرف دیگر، بعد از مرحله پیروزی مشروطه‌خواهان و آزادی مطبوعات، روزنامه‌ها که تعدادشان بسیار زیاد شده بود، به انتقاد علنی از شاه و دیگر مرتجعین پرداختند (براون، ص ۱۳۲). مجلس نیز عملاً از همان روزهای اول سلطنت محمد علی شاه، باره و ام روس و انگلیس نشان داده بود که قصد دارد تصمیماتش را مستقل از شاه و درباریان بگیرد (براون، ص ۱۳۰، ص ۱۴۰) و این بر محمد علی شاه که به اقتدار نامحدود اسلافش خو گرفته بود، بسیار گران می‌آمد، در کشاکش مخالفت‌های شاه و مجلس، و قایعی از قبیل ترکیدن بمبی نزدیک اتومبیل سلطنتی و تصمیم مجلس در به کیفر رساندن یکی از درباریان که متهم به شرکت در قتل بود، بر ضدیت‌ها دامن زد (براون، صص ۱۹۰-۱۹۹).

نامحدودی آشفته‌گی ولایات را در مرزهای خود اجازه دهد. آن دولت حتی شاه را بر ضد مجلس تشجیع و ترغیب می‌کرد (براون، صص ۱۵۲-۱۵۳).

حضرت عبدالبهاء در لوحی در پاسخ به محمد علی خان نامی که «در خصوص دول متجاوره» در امور ایران، عریضه‌ای حضور هیکل مبارک معروض داشته بود این امر را تحقق انداز مبارک که در صورت عدم یگانگی دولت و ملت، ایران «میدان جولان دیگران گردد» دانسته‌اند (براون، صص ۴۲۳). شاید آشکارترین «مداخله دول متجاوره» در این زمان، عقد قرارداد روس و انگلیس در سال ۱۹۰۷ م (۱۳۲۵ هـ.ق) بود که مناطق نفوذی این دو دولت را در خاک ایران تعیین می‌نمود.^۴ البته مداخله این دول به هیچ وجه به همین جا خاتمه نیافت و چنانکه خواهیم دید، ادامه یافت و شدت گرفت و در هر مرحله‌ای به شکلی ظاهر شد.

هم‌زمان با اختلاف شاه و مجلس، اختلافات دیگری نیز در خود مجلس بروز نمود. کار نگارش قانون اساسی، تضادهای موجود بین انگیزه‌ها و اهداف افراد درگیر، یعنی علما و اصلاح‌گران غیر مذهبی را آشکار ساخت. تضادی که پیش از آن، در اتحاد علیه حکومت وقت، محو و ناپیدا بود.^۵ علما نیز دو دسته شدند و کم‌کم دسته‌ای از ایشان در مخالفت کامل با اصلاح‌گران عرفی، رسماً مخالف مشروطه موجود و طالب مشروطه مشروعه گشتند (آوری، صص ۲۴۹-۲۵۱).^۶ عده‌ای از علما که در رأس ایشان شیخ

۴- این قرارداد را روس و انگلیس، بدون مشورت با ایران و صرفاً در نتیجه روابطی که خود در سطح بین‌المللی با دول دیگر داشتند، عقد نمودند. طی این قرارداد ایران به سه منطقه تقسیم می‌شد، منطقه نفوذ روس، منطقه نفوذ انگلیس و منطقه بی‌طرف (آوری، صص ۲۵۴-۲۵۵). براون در شرح این قرارداد، در تمثیلی می‌گوید: «شیر بریتانی و خرس روسیه»، «گره نالان ایران» را در میان گرفته‌اند و به یکدیگر می‌گویند: «تو می‌توانی با سرش بازی کنی و من با دمش». سپس اضافه می‌کند: وقتی ثروت و شوون اقتصادی یک کشور در دست دیگران باشد، صحبت از احتراز از مداخله در امور داخلی عملاً معنایی ندارد (صص ۱۷۵، صص ۱۹۵).

۵- کسروی بین «کیش شیعی» و مشروطه در اصل تضاد آشکار می‌بیند و با تمام احترامی که برای وی سید (طباطبایی و بهبهانی) دارد، می‌گوید ایشان و دیگر علمائی که مشروطه خواه بودند، این تضاد را از آن جهت در نمی‌یافتند که «معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانون‌های اروپایی را نمی‌دانستند.» (صص ۲۸۷) وی وضعیت علمائی را که ابتدا موافق مشروطه بودند و بعد مخالف شده، طالب «مشروطه مشروعه» گشتند- علمائی که نمونه کاملشان شیخ فضل‌الله نوری بود- چنین توصیف می‌کند که ایشان ابتدا بر آن تصور بودند که مشروطه به ارمغان آورنده قدرت بیشتر برای علماست. در توجیه علت این تصور می‌گوید از دیرباز در ایران بیش از دو نیرو نبود: یکی شریعت و دیگری حکومت. هر ضدیتی با حکومت، جز به معنی تقویت شریعت نبود (صص ۲۸۷)، پس آنچه چنین علمایی در ضدیت با حکومت استبدادی انتظار داشتند، افزایش نفوذ خویش بود و مشروطه را همان رواج شریعت تصور می‌نمودند و از قرآن و احادیث شواهدی بر این امر می‌آوردند (صص ۲۶۱).

آنگاه که دریافتند معنی مشروطه در ذهن همراهان ایشان، یعنی کسانی که دوش به دوش آنها در طلب مشروطه کوشیده بودند، چیزی دیگر است، گفتگو از شریعت نیست، سخن از درس خواندن دختران، به اروپا فرستادن شاگردان و بیان اندیشه در مقابل علماست، دیگر تاب هم‌پایی با آن را نیافتند و به مخالفت پرداختند (صص ۲۸۸).

۶- در شرح دو دستگی علنی که میان علما پیش آمد، کسروی می‌نویسد که این اشکال در واقع هنگام نوشتن قانون

فضل‌الله نوری قرار داشت، در حرم عبدالعظیم متحصّن شدند^۷ و در ضمن این تحصّن لوایحی علیه مجلس و مجلسیان صادر نمودند. تحصّن مذکور، پس از سه ماه (از جمادی الاولی تا شعبان ۱۳۲۵ هـ.ق)، بدون حصول نتیجه‌ای پایان یافت.

باری به نصایح مبارک در مورد لزوم یگانگی دولت و ملت توجهی نشد. پس از کشاکش بسیار بین مخالفین و هواداران مشروطه^۸ و پس از آنکه محمّد علی شاه، بارها به قانون اساسی سوگند خورد و بارها میثاق را شکست (آوری، ص ۲۴۷) سرانجام در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هـ.ق کمتر از دو سال بعد از پیروزی مشروطه به فرمان شاه، فوج قزاق مجلس را به توپ بست و با این اقدام، مجلس اوّل موجودیت خود را از دست داد.^۹ در بیشتر شهرها بدون مقاومت دستگاه مشروطه را برچیدند (کسروی، ص ۶۷۰). رژیم محمّد علی شاه دوباره زمام امور را کاملاً در دست گرفت و دوران "استبداد صغیر" آغاز شد.

اساسی آشکار شد «قانون نوشتن و آن را طلبیدن به علمای شریعت خواه گران می‌افتاد» (ص ۲۹۱). بنا به نوشته آوری در موقع نوشتن قانون اساسی، شیخ فضل‌الله و بقیّه علما شریعت خواه، حاضر به پذیرفتن مفاهیم اروپایی نبودند (ص ۲۴۹).

۷- در شرح آنچه علت تحصّن شیخ فضل‌الله در حرم عبدالعظیم شد، نوشته‌اند که ظاهراً در هنگام نوشتن قانون اساسی، نارضایتی عمده شیخ در مورد تصویب این اصل بوده است که «اهالی مملکت در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود». شیخ فضل‌الله با استناد به آیات قرآن، از جمله آیه ۲۲ سوره المجادله «لا تجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر یؤادون من حادّ الله و رسوله» (نمی‌یابی گروهی را که ایمان آورند به خدا و روز قیامت و دوستی کنند با کسانی که با خدا و رسول او خلاف کنند)، با این اصل مخالفت می‌نمود. خود بست‌نشینان در یکی از لوایحی که صادر نمودند، به این قضیه اشاره می‌نمایند: «به مرور که قضیه حرّیت و آزادی در میان گذاشتند و رسم مساوات و برابری با سایر ملل عنوان نمودند، که خلاف ضرورت کتابت و سنت و مابین آیین حضرت رسالت و اجماع فقها ملت است... ناگزیر از مجلس مزبور روگردان و به زاویه مقدّسه جای گرفتند» (رضوانی، صص ۱۸-۱۹). به هر حال، چون امین السلطان صدر اعظم که به قولی خرج متحصّنین را پرداخت می‌نمود، کشته شد، متحصّنین که بدون خرجی مانده بودند، مجبور به بازگشت شدند، از این رو چنین وانمود کردند که مجلس درخواست‌های ما را پذیرفت و به تحصّن خویش خاتمه دادند (کسروی، ص ۴۵۶). سازش ایشان برای خاتمه تحصّن شرح جالبی دارد (ن.ک. به رضوانی، لوایح شیخ فضل‌الله، ص ۲۳).

۸- از این کشاکش‌ها در سال اوّل مشروطه، می‌توان به این وقایع اشاره کرد: جمع شدن مخالفین مشروطه در جمادی الاولی ۱۳۲۵ هـ.ق در مسجد جامع و پراکنده نمودن ایشان توسط مشروطه‌طلبان (کسروی، ص ۳۷۴)، کوچیدن علمای مشروطه خواه به شاه عبدالعظیم (کسروی، ص ۴۵۶)، و بالاخره واقعه ذی القعدة ۱۳۲۵ هـ.ق که طی آن گماشتگان شاه، پس از حمله‌ای غافلگیرانه که علیه مجلس نمودند و دفع شد، در میدان توپخانه جمع شدند و عده‌ای از ملایان مخالف مشروطه، از جمله شیخ فضل‌الله نوری و سید علی یزدی، در میان ایشان به وعظ علیه مجلس پرداختند و آزادی خواهان را کافر و بابی خواندند (براون، ص ۱۶۶؛ کسروی، ص ۴۸۲).

۹- حضرت ولی امرالله در قدس ظهر یوم المیعاد، ضمن آنکه محمّد علی شاه را «مستبد و بی‌عقیده و لئیم» توصیف می‌فرمایند، وی را «دشمن مشروطیت» خوانده، به اقدام وی در «توپ بستن بهارستان محلّ انعقاد مجلس شورای ملی» اشاره می‌فرمایند (ص ۱۰۶).

بهائیان از آغاز جنبش مشروطیت تا استبداد صغیر

پیش از ادامه بیان تاریخ، نگاهی به وضع بهائیان در دوره‌ای که شرحش گذشت ضروری است. از نخستین روزهای اوج‌گیری موج مشروطه‌طلبی در ایران، در میان تلاطمات اجتماعی موجود، تهمت "بابی‌گری" به عنوان وسیله‌ای برای سرکوب نمودن طرف مقابل، چنانکه پیش از آن نیز متداول بود^{۱۰} به کار گرفته شد. دو طرف نسبت‌های متضاد مشروطه‌طلبی و طرفداری از استبداد را به عنوان وسیله‌ای جهت اذیت و ایذا یکدیگر به کار بردند و هر دو گروه دیگری را بابی خواندند. حساسیت این مطلب، به عنوان تجربه‌ای خاص در تاریخ حیات جامعه بهائی، ضرورت آن را ایجاب می‌نماید که موضوع را در این فصل بطور مستقل بررسی نمائیم. نکته قابل توجه آنکه هرچند در تهمت‌ها و بیانه‌ها غالباً لفظ "بابی" به کار می‌رفت، اما عمده از آن اراده "بهائی" داشتند.^{۱۱} البته این موضوع که بایان ازلی، واقعاً فعالیت سیاسی، از جمله فعالیت مشروطه‌طلبی داشتند - امری است که نکته مذکور را کمی پیچیده‌تر می‌کند - اما به هر حال با توجه به اینکه ازلیان، بالنسبه به بهائیان، تعدادی قلیل بودند و از طرف دیگر، تقیه می‌کردند و در پرده بودند، "بابی" بودن مشروطه‌طلبان وقتی بطور عام مطرح می‌شد، بیشتر راجع به بهائیان بود. در بسیاری موارد نیز چنانکه خواهیم دید، تصریح به نسبت "بهائی" بود، که جای بحثی ندارد.

اینکه به سابقه تاریخی این تهمت نگاه می‌کنیم: دو روز پیش از آغاز تحصن اول، در موقع جمع شدن مردم در مسجد شاه برای اعتراض به چوب و فلک بستن بازرگانان توسط حاکم طهران (شوال ۱۳۲۳ هـ ق) امام جمعه طهران، جهت ضدیتی که با دو سید - طباطبایی و بههانی و دیگر ناراضیان از حکومت - داشت، به سید جمال الدین واعظ اصفهانی که از هم‌فکران دو سید (و در واقع هم بابی) بود، اصرار کرد که بالای منبر رفته، به نحوی که به او توصیه می‌نماید وعظ کند. اما چون سید جمال الدین، سخن آغاز کرد، امام جمعه برای ایجاد هیاهو، خطاب به وی، فریاد کرد: «... ای کافر، ای بابی، چرا به شاه بد می‌گویی» و ادامه داد: «بکشید این بابی را، بزنید...» (کسروی، صص ۶۰-۶۲).

در فاصله کوتاهی پس از واقعه مذکور، و پس از بست نشینی اول، هنگامی که عین الدوله صدر اعظم وقت، قصد داشت کسانی از تندروان را از شهر طهران بیرون کند، شایع نمود که ایشان "بابی" بوده‌اند، و آنگاه برای فریب مردم دستور داد سه تن از بازرگانان بهائی را نیز دستگیر کنند (کسروی، ص ۸۹). انحراف افکار مردم از مسئله‌ای سیاسی به موضوع بهائیان در تاریخ سیاسی ایران شواهد بسیار دارد.

۱۰- برای اطلاع از شواهدی راجع به استفاده از تهمت "بابی" بودن، مراجعه فرمائید به: سیاح، صص ۴۰-۴۱؛ فلور، ج ۱، ص ۵۹؛ ناظم الاسلام، ج ۱، ص ۶۴۰؛ راوندی، ج ۴، ص ۸۳۷، ص ۱۲۴۳.
 ۱۱- این مطلب، یعنی بابی خواندن بهائیان در آن روزگار، مورد تصریح کسروی نیز هست (ص ۲۹۰). مثالی از آن، اینکه ناظم الاسلام کرمانی چون می‌خواهد از آقا جمال بروجردی یاد کند او را به صفت "بابی" موصوف می‌دارد (ج ۱، ص ۱۴۷).

کمتر از یک سال پس از پیروزی مشروطه و تشکیل مجلس اول، با آغاز دو دستگی میان علما، علمای مخالف مشروطه موجود، اعضای مجلس را "بابی" می‌خوانند. فی المثل، احمد طباطبایی - سیدی که از آغاز، همراه متحصنین به عبدالعظیم و قم رفته بود - در نامه‌ای که ده ماه پس از پیروزی مشروطه، به داماد خود نگاشته است، از ضروری که مجلس شورای ملی به دین می‌زند، شکایت می‌کند و می‌گوید: «مجلسی که بایه و طبیعیه داخل در اجزا و اعضای آن، بلکه در اجزا رئیسه آن مجلس باشند، بهتر از این نخواهد شد» (کسروی، ص ۲۹۰). حاجی شیخ فضل‌الله نوری نیز در این زمان - قبل از رفتن به شاه عبدالعظیم در اعتراض به مجلس - در نامه خود به پسرش، شاکی است که: «حضرات فاسد العقیده از فرقه جدید» در پس تخریب اسلام برآمده‌اند (کسروی، ص ۲۹۳).

حدود یک سال پس از مشروطه که دو دستگی میان علما بالا گرفت، شیخ فضل‌الله نوری و عده‌ای دیگر به شاه عبدالعظیم کوچ نمودند (جمادی الاولی تا شعبان ۱۳۲۵ هـ ق) و به انتشار بیانه‌هایی پرداختند.^{۱۲} در این اعلان‌ها که خود "لایحه شان می‌خوانند، نقائص مجلس را به عقیده خود، بیان می‌داشتند. تقریباً در همه این "لوايح"، نمایندگان مجلس را "بابی" یا از "فرقه ضاله" و نیز "طبیعی" می‌خواندند (کسروی، صص ۴۰۹-۴۱۲). مدتی پس از خاتمه این بست‌نشینی در عبدالعظیم، در ذی القعدة ۱۳۲۵ هـ ق، باز شیخ فضل‌الله نوری و عده‌ای دیگر از ملایان مخالف مشروطه، از جمله سید علی یزدی، در میدان توپخانه جمع شدند و در وعظ مشروطه‌طلبان را بابی خواندند (براون، ص ۱۶۶؛ کسروی، ص ۴۸۲). در این واقعه است که شیخ فضل‌الله، بر روی منبر، آیه کتاب مستطاب اقدس راجع به انقلاب "ارض طاء" را قرائت نموده، با استناد به این آیه، قسم یاد می‌کند که مؤسس مشروطه، بهائیانند که برآند تا پیش‌گویی پیغمبر خود را محقق سازند و اثبات معجزه نمایند^{۱۳} (آواره، ج ۲، صص ۱۶۳-۱۶۴).

بالاخره خود محمد علی شاه نیز در تلگرافی که در جمادی الاولی ۱۳۲۶ هـ ق، پیش از واقعه به توپ

۱۲- بطوری که کسروی می‌نویسد، چاپخانه‌های طهران، هیچ‌یک راضی به چاپ نوشته‌های ایشان نشدند. بنا بر این ابتدا نوشته‌ها را با خط خوش می‌نوشتند و عکس آنها را بر می‌داشتند و بین مردم پخش می‌کردند (ص ۴۰۹). از جمله مضامین این لوايح است:

«چاپ کردن... کتاب سید علی محمد باب شیرازی و نوشتجات میرزا حسین تاکری و برادر و پسرهایش که خدا یا پیغمبر یا امام بابی‌ها هستند و روزنامجات و لوايح مشتمل بر کفر و رده و سب علما اسلام تماماً در قانون قرآنی ممنوع و حرام است. لا مذهب‌ها می‌خواهند این در باز باشد، تا این کارها را بتوانند کرد» (رضوانی، ص ۳۳).
دیگر: «از بدو افتتاح این مجلس، جماعت لا قید لا ابالی لا مذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند» (ص ۲۸). کسروی متن کامل یکی از این اعلانات را در صفحات ۴۱۵ تا ۴۲۳ کتاب خود درج نموده است.

۱۳- بنا بر مندرجات *بدايع الآثار* (ج ۲، صص ۱۹۶-۱۹۷)، خواندن کتاب اقدس بر بالای منبر و گفتن اینکه بهائیان، به جهت اکمال اخبار مندرج در کتاب اقدس، علت فتنه و آشوب گشته‌اند، بیش از یک بار و علاوه بر طهران، در شیراز نیز روی داد. بطوری که از نوشته حاج آقا محمد علائقند در تاریخ مشروطیت او بر می‌آید، سید علی یزدی و چند روضه‌خوان دیگر نیز همین کار را انجام داده بودند (صص ۵۷-۵۸، ص ۲۰۱).

بستن مجلس، برای علمای نجف می فرستد؛ در دفاع از خود و در توجیه مخالفتش با مجلس، می نویسد که چون مفسدین، آزادی را وسیله پیشرفت اغراض خود قرار دادند «انجمن بایه تشکیل داده، گفتگوی آزادی طایفه به میان آوردند» از این رو، سکوت و تحمل را جایز ندانسته است (کسروی، ص ۶۱۶). پیش از تلگراف هم، ظاهراً محمد علی شاه و یارانش با نیرنگ‌هایی، سعی در بهائی نمایاندن مشروطه‌طلبان نموده‌اند^{۱۴} (کسروی، صص ۵۵۹-۵۶۰).

البته تهمت‌های بابی و بهائی به دیگران زدن در مراحل بعدی جنبش مشروطه نیز ادامه داشت اما بنا بر آنچه تا این مقطع گفتیم، بیشتر صحبت از بابی یا بهائی وانمود کردن مشروطه‌طلب‌ها بود. مخالفین مشروطه، با این کار، از طرفی سرکوب مشروطه‌طلبان را به اسم "بابی" راحت‌تر و عملی‌تر می ساختند، از طرف دیگر، با توجه به تعصب دینی و ضدبیتنی که عوام نسبت به بهائیان داشتند، از این طریق، در کاهش اقبال به مشروطه‌طلبی می‌کوشیدند.

اما اینکه چرا اصولاً در اذهان جایی برای وارد آوردن این نسبت بود، و چرا حدّ اقلّ در مرحله‌ای، بعضی شاید چنان باور داشتند که در نامه‌های خصوصی به اعضای خانواده خود، آن را نقل می‌کردند، و چرا، بنا بر نشانه‌هایی حتی بعضی مردم عادی نیز آن را به شکلی پذیرفته بودند،^{۱۵} خود جای تأمل دارد. شاید علت این امر تا حدّی آن بود که بابی بودن یا بهائی بودن در ایران آن روز، به هر حال با خود معنایی از نوجویی و پذیرفتن امری تازه داشت. بنا بر این، به راحتی ممکن بود هر نوع تمایلی به تحوّل را مربوط به "بایان" دانست یا وانمود کرد.

اما نسبت "بابی" یا "بهائی" به مشروطه‌طلبان دادن، تنها یکی از انواع درگیر ساختن، بهائیان با تلاطمات جنبش مشروطه بود. این نسبت، همراه جنبه‌هایی دیگر از تهمت‌های وارده بر بهائیان در این دوران را، به علاوه شرحی راجع به مسببین ایراد تهمت‌ها، در صفحات بعد مورد بررسی قرار خواهیم داد. از مطالب برجسته‌ای که در این دوران در الواح حضرت عبدالبهاء به چشم می‌خورد موضوع عدم

۱۴- از جمله آنکه، یکی از دشمنان مشروطه چنین نیرنگی اندیشیده بود که آگهی‌هایی از زبان مشروطه‌طلبان تهیه کند، با این مضمون: «ما بهائی هستیم و این کوشش‌ها را برای آشکار کردن دین خود به کار می‌بریم. ایرانیان باید بهائی شوند وگرنه همگی کشته خواهند شد» (کسروی، ص ۵۵۹). علاقبند نیز از شخصی یاد می‌کند که: «مرتکب عمل شنیع اعلان چسباندن به اسم بهائی‌ها» بود و چون قبل از به توپ بستن مجلس دستگیر شد، نوشته محمد علی میرزا را به عدلیه نمود که شاه بود و به من دستور العمل داد و من هم این اعلان را نوشتم» (ص ۱۶۳). و همه این اقدامات در حالی است که باز به گفته علاقبند، محمد علی شاه بنا بر قول خودش تفاوت بهائی و ازلی را به خوبی می‌دانسته و از بی‌طرفی بهائیان آگاه بوده است (صص ۱۱۱-۱۱۲).

۱۵- از روایاتی که این مطلب را تأیید می‌کند، اینکه، در دوران استبداد صغیر، در تبریز که علیرغم سایر نقاط ایران در دست مشروطه‌طلبان بود، پنج تن از کسانی که بر ضد مشروطه‌طلبان جنگیده بودند، توسط ایشان دستگیر شدند. چهار تن را کشتند نفر پنجم را نزد باقرخان سردار مشروطه آوردند. اسیر «به زبان لابه چنین می‌گفت: من هم بابی شدم، ولی به این لابه او گوش ندادند، او را هم کشتند» (کسروی، ص ۶۹۶).

مداخله بهائیان در امور سیاسی است. از سال نگارش رسالهٔ سیاسیّه (۱۳۱۰ هـ.ق) یعنی اوایل دورهٔ میثاق، این مطلب به نوعی در هشدارهای هیکل مبارک مطرح بود و بعدها در انقلاب‌ها و آشوب‌های ایران و کشاکش بین مشروطه‌خواهان و مرتجعین صریح‌تر بیان شد.

موضوع عدم مداخله در امور سیاسی را نمی‌توان بدون توجه به آثار و الواح دیگر بررسی کرد. ایجاد حکومت مشروطه و مجلس شور نصوص کتاب اقدس بود ولی چنین حکومتی نیاز به آمادگی جامعه داشت. شرایط این آمادگی بطور مشروح در رسالهٔ مدنیّه که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۲۹۲ هـ.ق برابر با ۱۸۷۵ م مرقوم فرموده‌اند مورد بحث قرار گرفته است. در آنجا، هنگامی که هنوز قریب سی سال با نهضت مشروطیت فاصله داریم حضرت عبدالبهاء به «تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت: اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست» اشاره فرموده و ضمن آنکه ثابت می‌کنند تشکیل چنین مجالسی مخالف قوانین شریعت اسلام نیست نخستین گام در حصول آن را نشر معارف و فرهنگ می‌دانند و فکر تعلیمات اجباری را مطرح می‌نمایند:

«لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتب‌های متعدده گشوده و اهالی از هر جهت تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند. حتی عنداللزوم اجبار گردند، تا عروق و اعصاب ملت به حرکت نیاید کل تشیبات بی فایده است چه که ملت به مثابه جسم و غیرت و همت مانند جانند. جسم بی جان حرکت نکند. حال این قوهٔ عظمی در طینت اهالی ایران در منتهی درجه موجود، محرّکش توسیع دائرهٔ معارف است.» (رسالهٔ مدنیّه، ص ۱۳۲)

در جای دیگر همین رساله تألیف کتب و رسائل را سبب آگاهی مردم دانسته و به یک نکتهٔ اساسی که در نهضت مشروطیت مورد توجه نبود تأکید می‌فرماید و آن بلوغ و رشد تدریجی جامعه با توجه به شرایط و آداب ملی و سنتی است و ضمن مثال آوردن نطفه و انعقاد آن و تشکیل جنین و سیر مراتب تا تولّد طفل کامل می‌نویسند: «به هم چنین عالم سیاسی دفعهٔ واحده از حسیض فتور به اوج کمال و سداد نرسد.» (رسالهٔ مدنیّه، ص ۱۲۷)

طبعاً چنین برداشتی و تحقق چنین هدفی با جامعهٔ عقب مانده و بی سواد آن روز ایران و با بست‌نشینی و آشوب‌های خیابانی توافق نداشته است. جامعهٔ بهائی نمی‌توانسته دنباله‌رو رهبرانی باشد که هدف‌های شخصی خود را دنبال کرده و دنبال تقویت قدرت و اعتبار خودشان باشند، نه حکومتی به نفع مردم کشور. (نگاه کنید به پاورقی شمارهٔ ۳۳) این نظریه با توجه به بیان زیر روشن‌تر می‌گردد:

«از بدایت انقلاب طهران، به جمیع اطراف علی الخصوص ارض طاء اعلان شد که حزب‌الله را در امور سیاسی مداخلی نه... از جمیع احزاب در کناریم...» (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۳۶) اهداف عالی جامعهٔ بهائی را با این تمثیل روشن می‌سازند که: «آنکه در احیاء کشوری کوشد، در شوون مزرعه‌ای با دهقان و روستا نستیزد...» (مائدۀ آسمانی، ج ۵، ص ۶۵)

اطاعت بهائیان از دستور حضرت عبدالبهاء مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسیّه و عدم همراهی ایشان در فعالیت‌های سیاسی، منجر به آن شد که به فرمایش حضرت عبدالبهاء «این طایفه بدین سبب مورد ملامت و طعن بی‌خردان قرار گیرند... که چرا ساکتید و صامت و بی‌طرفید و ساکن» (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۸۰) و «سبب ملامت دیگران شد که بهائیان وطن پرست نیستند و همّت و مروّت ندارند» (مکاتیب، ج ۴، ص ۷۲). اما ملامت‌ها از این فراتر رفت، عدم مداخله در امور سیاسیّه و اطاعت احباء از حکومت را به جانبداری از رژیم حاکم و طرفداری از ارتجاع تعبیر کردند:^{۱۶} «بی‌خردان یاران را ملامت کنند و شماتت نمایند که حامی استبدادند و فدایی استقلال»^{۱۷} (مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۶۴). پس حرفی کاملاً متضادّ با بهائی خواندن مشروطه‌طلبان به میان آمد و «بدخواهان» به این تهمت دامن زدند: «بدخواهان مشثوم خواسته‌اند که بی‌طرفی یاران را مشتبه نمایند و در السن و افواه انداخته‌اند که، بهائیان حزب استبدادند و دشمن مشروطه‌طلبان» (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۲۷). حضرت عبدالبهاء در بعضی الواح، از جمله در دو لوح که ادوارد براون، مستشرق انگلیسی، عین آنها را در انقلاب ایران به چاپ رسانیده، مقصود از «بدخواهان» را روشن ساخته‌اند: «... و اما قضیه بدخواهان یحیایی‌ها که یاران را به هواخواهی دولت نسبت می‌دهند...» (ص ۴۲۴)؛ و: «مرقوم نموده بودید که در جبل المتین مطبوع در رشت مرقوم شده بود که بهائیان طرفدار استبدادند و در زنجان به جهت دولت اعانت جمع نموده‌اند... این اقتراز حضرات بابی‌های یحیایی در حقّ بهائیان است. زیرا این نفوس دشمن بهائیان‌اند...» (ص ۴۲۴). اما قصد یحیایی‌ها نه تنها بدبین ساختن مشروطه‌طلبان نسبت به بهائیان بلکه برانگیختن هر دو طرف مشروطه‌طلبان و دولتیان علیه بهائیان بوده

۱۶- این امر حتّی محقّقی چون کسروی را- البته احتمالاً نظر به زمینه ذهنی خودش و تمایلش به سیاسی دیدن امور- شدیداً به اشتباه انداخته است. وی ظاهراً از اینکه حضرت عبدالبهاء در ابتدای جنبش مشروطه به هر دو طرف متخالف، نصایحی در لزوم اتحاد بیان فرموده‌اند خبر نداشته است. از الواح صریحه‌ای که در آنها هیکل مبارک احباء را به عدم مداخله و نیز خیرخواهی هر دو طرف می‌خوانند، ذکری نمی‌کند و می‌نویسد، بهائیان «در جنبش مشروطه، در آشکار، به یک‌سویی می‌نمودند و در نهان هواخواه محمّد علی میرزا می‌بودند، و ملّایان نام آنان را بر مشروطه‌خواهان گزارده (کذا) بدینسان خون‌هاشان می‌زیختند» (ص ۶۸۱).

براون شیوه محقّقانه‌تری دارد. او که به قول خودش درباره جهت‌گیری بهائیان در مشروطیت ایران، نتوانسته است قضاوت قطعی نماید، سه نظر مختلف را شرح می‌دهد: ۱- بهائیان کاملاً بی‌طرف بودند. ۲- نه تنها نهضت مشروطه ایران، بلکه اساس بیداری آسیا مرهون بابی‌گری یا بهائی‌گری می‌باشد. ۳- بهائیان مخالف مشروطه ایران و طرفدار محمّد علی میرزا بوده‌اند (این نظری است که کسروی مدافعتش شد). براون آنگاه، پس از چاپ چند لوح از حضرت عبدالبهاء- الواحی که چنانچه از مفاد آن استنباط می‌شود، ظاهراً بدون تغییر نقل شده‌اند- می‌نویسد که از این الواح نکاتی روشن می‌شود: ۱- اینکه یحیائیان شایع نموده‌اند که بهائیان هوادار شاه و مخالف مشروطه‌اند. ۲- اینکه عملاً ثابت شده است، بهائیان کاملاً از امور سیاسی کشور کناره‌گیری کرده‌اند؛ و ۳- اینکه همه جور و جفاهایی که بهائیان از دست ملّایان مرتجع کشیده‌اند، نشان می‌دهد که نمی‌توانند دوستدار ارتجاع بوده باشند. نگاه کنید به:

Edward G. Browne, *Persian Revolution of 1905-1909*, Cambridge University Press 1901, p. 425.

۱۷- واژه استقلال، در ابتدا به معنی استبداد به کار می‌رفته. نگاه کنید کتاب: لغت فارسی انگلیسی، Steingass, ۱۸۹۲.

است. حضرت عبدالبهاء در ادامه یکی از الواحی که براون در انقلاب ایران به چاپ رسانیده، می‌فرماید: «حضرات بابی یحیایی... به ملتیان گویند که بهائیان طرفدار دولتند و به دولتیان می‌نمایند که بهائیان جانفشان ملتند. تا هر دو طرف را بر بهائیان برانگیزانند و دشمن کنند و خود در آن بین نفوسی را صید نمایند» (ص ۴۲۴). و در لوح دیگر: «یحیایی‌ها... عربده انداختند و افترا زدند که بهائیان طرفدار استبدادند و به مستبدان فهماندند که بهائیان مشروطه‌طلبانند» (مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۲۵).

در ادامه بیان فوق می‌فرماید: «بعد که انقلاب حاصل شد [که ظاهراً مقصود پیروزی مجدد مشروطه‌طلبان و برقراری مشروطه دوم است] پیش مشروطه‌طلبان بهائیان را از حزب استبداد قلم دادند» (مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۲۶). حضرت عبدالبهاء در الواح مختلف در رد این اتهام، به مفاد اعلائی‌های افترائیه شیخ فضل‌الله و علمای همراهش و نیز سایر اقدامات ایشان در مشروطه‌طلب نمایاندن بهائیان استناد فرموده‌اند (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۲۷؛ براون، ص ۴۲۴). مشروطه‌طلب نمایاندن بهائیان، شاید زمینه‌ای شد، و یا بهانه‌ای، تا چنانکه خواهیم دید، در دوران استبداد صغیر، آزارهایی از جانب دشمنان امر در نقاط مختلف ایران بر افراد بهائی وارد آید. اما تهمت طرفداری از استبداد، هرچند این تهمت توسط بعضی مورّخین مشروطه که نظر موافقی به امرالله نداشته‌اند، به عنوان واقعیت ثبت شده است؛ هیچ‌جا در متن تاریخ مشروطه حدّ اقلّ تا استبداد صغیر، نشان از آن نمی‌یابیم که خود مبارزین مشروطه، بهائیان را، به تهمت طرفداری از استبداد شناخته و در نتیجه درصدد آزار ایشان برآمده باشند.

شاید تنها مورد استثناء بر اطاعت از حکم عدم مداخله در امور سیاسیّه، مورد شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرّیس قاجار^{۱۸} است که بهائی بودن او و نیز دخالتش در فعالیت مشروطه‌طلبی مسلم بود. چنانکه در جریان به توپ بسته شدن مجلس، در میان مشروطه‌طلبان دستگیر شد (ناظم الاسلام، ج ۲، ص ۱۵۸). ظاهراً این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء راجع به اوست که می‌فرماید: «اما قضیه شاهزاده‌والا، در نهایت مهربانی با او به حکمت معامله و رفتار نمایند. زیرا قدری مداخله در امور سیاسیّه دارد و ما به کلی

۱۸- شیخ الرّیس قاجار متخلّص به "حیرت"، از شعرای بهائی در قرن اوّل بود. قصیده دلنشین "تمشّی کن، تماشا کن" و بسیاری از اشعار شیوای دیگر را در بیان انجذابش به طلعت ابهی سروده است. شرح حال او در تذکره شعرای قرن اوّل بهائی جلد اوّل و نیز در مصابیح هدایت جلد هفتم صفحات ۴۱۹ تا ۴۴۸ و نیز محاضرات جلد دوم صفحات ۹۴۲-۹۵۲ مندرج است. هر دو منبع اخیرالذکر، قول شیخ الرّیس را درج می‌کنند که: «من و برادرم... بوسیله والده از صغر سنّ به این امر مؤمن هستیم.» بنا بر این، فرض اینکه فعالیت‌های سیاسی او مربوط به پیش از ایمانش بوده باشد بالکل منتفی است. به علاوه، توجه به شرح حال او نشان می‌دهد که به خوبی از حکم عدم مداخله در امور سیاسیّه آگاه بوده است، چنانکه، وقتی پس از واقعه به توپ بستن مجلس دستگیر می‌شود در مکالمه‌ای که در این حال با محمّد علی شاه داشته، به وی می‌گوید که به تقصیر خود معترف است زیرا بر خلاف امر و مولای خود رفتار نموده است (محاضرات، ج ۲، ص ۹۴۲؛ علائقیند، ص ۱۱۴).

مؤلف کتاب شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، شیخ الرّیس را یکی از چهار تن شاهزاده فاضل قاجار معرفی نموده است (ص ۳۲۳) و به تفصیل به شرح حیات وی پرداخته است.

- از این امور در کنار، نصیحت نمائید و دلالت فرمائید» (مکاتیب، ج ۳، ص ۴۵۵).
- در مجموع وضع بهائیان را در میان تلاطمات جنبش مشروطه را می توان چنین خلاصه نمود:
- ۱- تمامی بهائیان بنا بر حکم عدم مداخله در امور سیاسیّه، کاملاً بی طرف ماندند. از این رو ملامت شدند و نسبت بی همتی و فقدان وطن پرستی به ایشان زده می شد.
 - ۲- بعضی مرتجعین، مشروطه طلبان را بهائی می دانستند یا می نمایاندند.
 - ۳- بهائیان به دلیل اطاعت از حکومت، به سعایت یحیایی ها در نزد مشروطه طلبان متهم به طرفداری از استبداد می شدند.
 - ۴- یحیایی ها در نزد دولتیان، بهائیان را متهم به طرفداری از مشروطه طلبان می نمودند.
 - ۵- چون یحیایی ها در مشروطه طلبی دخیل بودند دیگران این امر را به بهائیان نیز تسری می دادند. از مجموعه این موارد، می توان دریافت که بهائی خواندن مشروطه طلبان جهت تحریک مردم علیه مشروطه طلبی به منظور از هم پاشاندن آن نهضت بود (کتاب قرن بدیع، ص ۲۹۷).

استبداد صغیر

با به توپ بستن مجلس، مشروطه رخت بر بست. "عزت"ها به "ذلت" تبدیل شد.^{۱۹} دوران استبداد صغیر آغاز گشت که کمی بیش از یک سال (جمادی الاولیٰ ۱۳۲۶ تا جمادی الثانی ۱۳۲۷ هـ ق) به طول انجامید. در حالیکه در بیشتر نقاط ایران، برجیده شدن مشروطه تقریباً بدون مقاومت پذیرفته شد، در تبریز مجاهدان همچنان به مبارزه خود علیه استبداد ادامه دادند.^{۲۰}

در این دوران، در تبریز، ابتدا جنگ های خیابانی میان مشروطه خواهان و دولتیان رواج داشت، سپس دولتیان شکست خورده، از شهر پراکنده گشتند و مشروطه طلبان بر آن مسلط شدند، اما پس از آن، نیروهای دولتی شهر را محاصره نمودند و قحطی شدید در تبریز رواج یافت (کسروی،

۱۹- رجوع فرمائید به لوح مبارک مندرج در: مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۹۶.

سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی، عملاً از صحنه فعالیت سیاسی دور می شوند بطوری که ناظم الاسلام کرمانی در بخش دوم تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد، سید عبدالله را ابتدا به قصد فرستادن به عتبات از راه همدان و قزوین بردند (ص ۱۶۱)، اما بعد مانع انتقال او به عتبات شدند و در حوالی کرمانشاه متوقفش ساختند (ص ۱۸۰) تا اینکه محمد علی شاه عفو عمومی داد و سید عبدالله بعد از جریان به توپ بسته شدن مجلس، در ملاقات با شاه «افتاده بود پای شاه را ببوسد» (ص ۱۷۶). برای سید محمد طباطبایی ابتدا مقرّر نمودند که در شمیرانات متوقف گردد (ص ۱۶۱)، اما وی تقاضا داشت به مشهد رفته ساکن گردد، ابتدا اجازه ندادند اما بعد موفق به رفتن به مشهد شد (ص ۱۷۹).

۲۰- تجزیه و تحلیل جالبی از علت مقاومت تبریزی ها را می توانید در کتاب آوری صفحات ۲۵۶-۲۵۸ ملاحظه فرمائید.

دوران کوتاه استبداد صغیر هم‌زمان با از سرگیری آزار و اذیت به بهائیان در نقاط مختلف کشور بود. میرزا حسن مجتهد^{۲۲} در تبریز به قتل بهائیان فتوی داد و در سنگسر، نیریز، سیرجان، نامق و حصار نیز عده‌ای از بهائیان شهید شدند و یا مورد آزار قرار گرفتند (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۹۳؛ تقویم تاریخ امر، صص ۱۳۹-۱۴۰؛ ملکه کرمل، صص ۱۰۷-۱۹۰؛ کواکب الدرّیه، ج ۲، صص ۱۶۸-۱۷۳). کسروی در تاریخ خود فتوای قتل بهائیان در تبریز را ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هـ ذکر کرده (صص ۶۲۸-۶۳۱) و باید توجه داشت که محمد علی شاه سه روز پس از این تاریخ یعنی ۲۳ جمادی الاولی مجلس را به توپ بست. کسروی می‌نویسد: «ملایان در اتاق‌ها نشسته به فتوای جهاد پرداختند. چون دستاویز دیگر نمی‌یافتند... مشروطه‌خواهان را بابتی خوانده، فتوی به کشتن ایشان دادند» (ص ۶۲۸). مؤلف کتاب مقدمات مشروطه می‌نویسد محمد علی شاه پول زیادی به حاجی میرزا حسن مجتهد، که از علمای درجه اول و منتقد آذربایجان بود، داد تا تهیه قوا نموده، مشروطه‌طلبان را سرکوب نماید و حکم حرمت مشروطه را بدهد. این مجتهد، پس از تهیه و تکمیل قوایی از اطراف، اهالی را به مسجد دعوت نمود و در حضور عده کثیری، شرحی از این که مشروطه بر خلاف اسلام است و مشروطه‌خواهان کافرند داد و گفت: «بکشید این طایفه ضالّه مضلّه را تا خدا و پیغمبر از شما خشنود باشند» (محیط کافی، ص ۱۰۴).^{۲۳}

مطالعه الواحی که از قلم حضرت عبدالبهاء صادر گشته نشان می‌دهد که چه در این زمان و چه در دوران بعد که محمد علی شاه فراری گشت و مشروطه دوم آغاز شد. حضرت عبدالبهاء سرنوشت جامعه

۲۱- ناظم الاسلام نقل می‌کند که در مدت ده ماه جنگ دولتیان و ملتیان در آذربایجان از طرفین پنجاه و دو هزار مرد، صد و شصت نفر زن و پنج هزار طفل بر اثر جنگ، گرسنگی و فقدان دارو، از بین رفتند (ج ۲، ص ۴۱۳).

۲۲- میرزا حسن مجتهد تبریزی از مجتهدینی بود که ابتدا با مشروطه همراه بود لیکن از طرفی چون از دیه‌داران بزرگ بود که پیشرفت مشروطه به نفع ایشان نبود، و از طرف دیگر چون از ملایانی بود که تصور می‌کرد با مشروطه اداره امور به دست ایشان سپرده می‌شود، بعد که جز این دید، مخالف مشروطه و مدافع مشروطه مشروعه گشت (کسروی، صفحات ۲۳۹ و ۲۴۷).

۲۳- در شرح وقایع تبریز در این ایام، حضرت عبدالبهاء به شهادت رسیدن یک نفس از اجتهاد را، پس از فتوای میرزا حسن مجتهد، تصریح می‌فرماید: «عطار بزرگوار را به خنجر ابدار زخم زدند و آن نفس نفیس را شهید نمودند» (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۳۶) و چنانکه زیارت نمودیم به فرار عده‌ای دیگر اشاره می‌فرماید. به علاوه، در متن لوحی که در آن به «رستخیز» تبریز اشاره فرموده‌اند، ذکر می‌نمایند که «چند نفر از اجتهاد با وجود اینکه بی‌طرف و باوفا بودند، تصادفاً شهید شدند» (مکاتیب، ج ۳، ص ۱۴۸).

عبدالحمید اشراق خاوری در تقویم تاریخ امر در ضمن وقایع سال ۱۳۲۶-۱۳۲۷ هـ شهادت شانزده نفر از اجتهاد در تبریز و متواری شدن عده‌ای دیگر را ثبت نموده است (ص ۱۷۴).

آواره در جزء دوم تاریخ خود کواکب الدرّیه فی آثار البهائیه در ضمن شرح به شهادت رسیدن بهائیان در ایام استبداد صغیر در نقاط مختلف ایران، می‌نویسد در تبریز نیز شخص خبّازی را به حکم میرزا حسن مجتهد شهید کردند (ص ۱۷۴).

بهائی و احراز عدالت را در حقّ این جامعهٔ مظلوم شرط موقّعیّت حکومت وقت دانسته‌اند. واضح است که از نظر مبارک، تحقیر جامعهٔ بهائی و اینکه در هر دوره به هر مناسبت این جمع مورد آزار و اذیت و کشتار قرار گرفته و هرگز به عنوان یک شهروند ایرانی با حقوق کامل به حساب نیامده‌اند عواقب و نتایجی وخیم در سرنوشت کشور داشته و سیر آن را به سوی ترقّی و رفاه متوقّف ساخته است.

در توضیح این مطلب می‌توان از یکی از الواح مدد جست: «اخبار تبریز قدری حزن‌انگیز است زیرا مجتهد بی‌تمیز میرزا حسن آتشی افروخت... و به قتل جمیع بهائیان فتویٰ داد، یاران... چاره جز فرار ندیدند» (مائدهٔ آسمانی، ج ۹، صص ۳۲-۳۳). در ادامهٔ لوحی که در آن اهل تبریز را «مستحقّ این رستخیز» شمرده‌اند، پس از یادآوری این فتویٰ، به نکات ظریفی از وقایع تبریز اشاره می‌فرمایند که لازم است با دقّت بیشتر بررسی شود: «مجتهد ملحد سُمّی حسن، قتل احبّاء را مستحسن شمرد و فتویٰ داد. لهذا دولتیان از شامت آن به این ابتلافتادند و الا آن منافق جمیع یاران الهی را قتل و غارت می‌نمود. با وجود این فتویٰ البتّه انهزام حاصل شود و مغلوبیّت رخ دهد» (مکاتیب، ج ۳، ص ۱۴۸). در لوحی دیگر نیز که در آن به فتوای میرزا حسن مجتهد اشاره می‌نمایند بر همین سلب تأیید تصریح می‌فرمایند: «هیئات هیئات با وجود فتوای تعرّض به یاران و خوف و خطر و قتل عامّ دوستان، چگونه تأیید و توفیق رفیق شود» (مائدهٔ آسمانی، ج ۹، ص ۳۳).

این امر یعنی دادخواهی خون‌مظلومانی که به جرم اعتقاد خود به شهادت می‌رسیده‌اند بقدری برای حضرت عبدالبهاء مهمّ بوده است که موضوع را کتباً به شخص محمّد علی میرزا متذکّر گشته‌اند: «من به محمّد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احبّاء کند و به عدل حکم نماید، تأیید می‌رسد، و الاّ یفعل الله ما یشاء و باز به ایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردد نجاج و فلاح محال است. ایران ویران شود و عاقبت امر منجر به مداخلهٔ دول متجاوره گردد...» (مائدهٔ آسمانی، ج ۵، ص ۴۶؛ بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۶۸). نکتهٔ مهمّ اینکه این امر به هیچ وجه اختصاص به حکومت استبداد صغیر محمّد علی شاه نداشته و به این معنی نیست که هیکل مبارک نسبت به این حکومت نظر موافق داشته‌اند چه همانطور که در صفحات بعد خواهیم دید، در آغاز مشروطهٔ دوّم نیز، پس از شهادت یکی از احبّاء در اصفهان، هیکل مبارک همین شرط یعنی خونخواهی مظلوم را، برای حصول تأیید الهی جهت حکومت مشروطهٔ آن وقت ذکر می‌فرمایند.

شدّت آزارها در دوران استبداد صغیر می‌تواند نتیجهٔ گسترش شهرت بهائیان به مشروطه‌خواهی باشد که در پیش به آن اشاره شد. کما آنکه سوای سران مشروطه مثل ملک المتکلمین و جهانگیر خان صور اسرافیل که خیلی زود به قتل رسیدند بطوری که ناظم الاسلام نقل می‌کند: «دولتیان در این ایام، به خانه‌های مردم رفته، هرکس را مشروطه‌خواه می‌دانستند، دستگیر کرده، خانه‌ها را غارت می‌کردند» (صص ۱۵۸-۱۶۰).

پیش از بررسی مضامین دیگر الواحی که در این دوره نازل گشته به بیان سرانجام دورهٔ استبداد صغیر

پیردازیم. گفتیم که در تبریز جنگ به شکلی ادامه داشت. نیروهای دولتی شهر را محاصره نمودند و مانع ورود آذوقه شدند. اما در نقاط دیگر کشور نیز مقاومت‌هایی رشد کرد. نیروهای بختیاری به سوی پایتخت روان شدند و در شمال نیز قوایی علیه مرتجعین منظم شد. سرانجام سپاهی که از رشت به سرکردگی سپهدار اعظم به سمت طهران می‌آمد، پس از فتح قزوین، در جنوب غربی طهران به سپاه بختیاری‌ها رسید که از جنوب پیشروی می‌کردند. با اتحاد این دو سپاه، طهران توسط مشروطه‌طلبان فتح و از دست محمد علی شاه خارج شد (آوری، ص ۲۶۰) و در ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ هـ ق (۱۹۰۹ م) استبداد صغیر به پایان رسید.

در آخرین روزهای استبداد صغیر، قحطی حاصل از محاصره در تبریز، بهانه‌ای به دست دولت‌های روس و انگلیس برای مداخله بیشتر داد. کنسولگری‌های این دو دولت، به بهانه رساندن آذوقه برای اهالی شهر و «اتباع خارجه»، قرار گذاشتند که «یک قوه کافی برای توفیق حاملین آذوقه و تأمین راه از شرّ اشرار تعیین گردد.» (کسروی، ص ۹۰۵) و به این بهانه، سپاهیان روس وارد تبریز شدند. ده روز بعد، نیروی کمکی که به هیچ وجه تناسبی با این وظیفه نداشت وارد شد (آوری، ص ۲۶۰) به عبارت دیگر «دول متجاوره به بهانه محافظه حقوق خویش مداخله نمودند» (مکاتیب، ج ۵، صص ۱۷۳-۱۷۴).

در طهران، مشروطه‌طلبان بر سر کار آمدند. مرتجعین در خطر افتادند. شیخ فضل‌الله نوری دستگیر و به دار آویخته شد (براون، ص ۳۵۵) و محمد علی شاه پس از تعیین مستمری برای او به روسیه پناه برد. جانشین محمد علی شاه، فرزند دوازده ساله‌اش احمد میرزا بود. به دلیل سن کم شاه جدید، یکی از بزرگان قاجار به نیابت سلطنت رسید (آوری، ص ۲۶۱). با شروع مشروطه دوم، دوران پر تلاطم دیگری آغاز گردید.

از مشروطه دوم تا جنگ جهانی اول (۱۳۲۷-۱۳۳۲ هـ ق برابر با ۱۹۰۹-۱۹۱۴ م)

طهران در رجب ۱۳۲۷ هـ ق توسط مشروطه‌خواهان فتح شد و مجلس دوم در ذی‌قعدة ۱۳۲۷ هـ ق با طبعی «بسیار عرفی»^{۲۴} تشکیل شد (آوری، ص ۲۷۸). از این زمان تا شروع جنگ جهانی اول (۱۳۳۲ هـ ق) دورانی دیگر، پر تلاطم و آشوب، در ایران گذشت. بعد از اینکه در همین سال مجلس دوم افتتاح شد،

۲۴- مجلس دوم بسیار بیش از آنکه جولانگاه روحانیون باشد، محل اختلاف احزاب بود. این نکته در کاهش شدید قدرت علمای سردمدار مشروطه تجلی داشت، سید عبدالله بهبهانی در آغاز مشروطه دوم به طهران برگشت. اما مطلقاً عزت و قدرت سابق را نداشت (علاقیند، صص ۳۳۰-۳۳۱؛ دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۳). تحلیل حامد الگار از مشروطیت ایران و نقش علما در آن، موضوع زوال قدرت علما را به طرز قابل تأملی مطرح می‌نماید: وی در عین آنکه مشروطیت را در واقع، حاصل یک قرن اختلاف و کشمکش میان دولت و علما می‌بیند، می‌گوید که مشروطیت «پایان روحانیان روزگار قاجار» بود زیرا با غلبه نهایی، عملاً از نفوذ گروه‌های روحانی در امور سیاسی و اجتماعی کاست، چون ظاهراً نوعی زندگی سیاسی غربی رواج یافت و علما نقش پیشین خودشان را به عنوان «تنها رهبران و سخنگویان مردم ناراضی»، از دست دادند (صص ۳۵۴-۳۵۵).

دو حزب "انقلابی" و "اعتدالی" با اسامی "دمکرات عامیون" و "اجتماعیون اعتدالیون" رسمی شدند و خود را به مجلس معرفی کردند. بین طرفداران این دو حزب، مخالفت‌های آشکار، بلکه مخاصمت شدید وجود داشت. در ضمن، حزب دمکرات با انگلیس‌ها و حزب اعتدال با روس‌ها روابط حسنه داشتند (بهار، ج ۱، صص ۸-۱۲).

در لوحی که ظاهراً در همین ایام صدور یافته می‌فرمایند: «کل مشغول به خود و اکثری از شدت نزاع و جدال از حیات و زندگانی بیزار» (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۸۷؛ مائده آسمانی، ج ۵، ص ۷۹). هم در چنین وضعیتی است که در لوح دیگری، حصول نتایج مفیده را با وجود این همه «احزاب متخاصمه و آراء مختلفه و مفاسد خفیه و جمعیت‌های سریه»، غیر ممکن دانسته، تأکید می‌فرمایند که نجات ایران، به «عریده و های‌هوی انقلابیون و حسن تدبیر اعتدالیون» ممکن نیست و فقط به قوه معنویه، نجات میسر است و به این نجات نهایی بشارت می‌دهند. در همین لوح، هیکل مبارک ظاهراً در پاسخ به سؤالی، می‌فرمایند: «در خصوص عضویت در مجلس احبای الهی لازم است که به تمام قوت به خدمت دولت و ملت پردازند و به نهایت صداقت و خیرخواهی و پاکی و آزادگی حرکت کنند.» مطالعه لوح دیگری که در زیر خواهد آمد وضع حساس جامعه بهائی را که هنوز هدف تیر تهمت هر دو طرف بود روشن می‌سازد:

«احبای الهی غافل و یحیایی‌ها شب و روز در فساد. به هر حزبی که برسند، بهائیان را به حزبی دیگر که ضد آن حزب است، نسبت دهند. چنانکه در پیش انقلابیون، به بهتان عظیم شهرت دادند که بهائیان جمیعاً از اعتدالیون‌اند و دشمن انقلابیون. لهذا ستار خان گفته بود که فتوای علما را در حق بهائیان باید مجری داشت تا حزب ما قوت گیرد ولی خدا به او مهلت نداد، بل رجع کیده الی نحره، حال که انقلابیون مقهور شده‌اند، یحیایی‌ها در نزد جمهور اعتدالیون، علی‌الخصوص یفرم خان،^{۲۵} قلم

۲۵- ستار خان مبارز بزرگ آذربایجانی بود که درباره‌اش گفته‌اند که ایستادگی دلورانه او در تبریز، در دوران استبداد صغیر، مشروطه را به ایران برگردانید (کسروی، صص ۶۹۱-۶۹۳). علت اینکه در نقل قول هیکل مبارک از ستار خان در لوح مذکور در متن، وی حزب انقلابیون را "حزب ما" خوانده، ممکن است این باشد که چون در بحبوحه اختلافات انقلابیون و اعتدالیون، ستار خان به طهران آمد، ابتدا اعتدالیون با وی حسن روابطی ایجاد نمودند (دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۱۳۵). اما انقلابیون نیز بیکار ننشستند و با او مناسبات نزدیک ایجاد کردند بطوری که وی در مرحله‌ای آن حزب را از آن خود می‌دانست.

سیاوش سفیدوش در کتاب یاردیرین (ص ۱۴۲) می‌نویسد که ستار خان در اواخر عمر بهائی شد. اما این موضوع نیاز به تحقیق بیشتری دارد.

پیرم یا یفرم داویدیان گانتساکی از ارامنه قفقاز بود که در ۱۸۶۸ م متولد شد. از شانزده سالگی به نهضت‌های تندرو انقلابی پیوست. در بیست و یک سالگی محکوم به زندان و تبعید به ساخالین شد. اما از آنجا فرار کرده، به ایران آمد. پیرم از اعضا حزب دانشاکیون-حزبی مرکب از ارامنه قفقاز که خواستار ایجاد ارمنستان مستقل بودند- و از سران مجاهد قفقازیه بود. اعضا دانشاکیون هوادار مشروطه ایران بودند. پیرم در سال ۱۳۲۷ ه.ق، جزء سپاهیان محمد ولی خان تنکابنی سپهدار اعظم درآمد و در تصرف طهران با او همراه بود. بعدها به ریاست نظمیة طهران منصوب

داده‌اند که بهائیان حامی انقلابیونند.» (مائده آسمانی، ج ۵، صص ۲۲۴-۲۲۵)

برای روشن شدن مفهوم قسمت اخیر بیان مبارک «حال که انقلابیون مقهور شده‌اند...» باید دانست که مجلس دوم حدود دو سال و نیم پس از تشکیل، در محرم ۱۳۳۰ هـ.ق، در نتیجه نفاق بین کابینه و مجلس، و واقع، دنبال دخالت مستقیم روس‌ها در امور داخلی ایران، به ناچار تعطیل شد.^{۲۶} با بسته شدن مجلس دوم، رؤسای حزب دموکرات به قم تبعید و دموکرات‌ها در مجموع به شدت ضعیف شدند (آوری، صص ۳۰۷ و ۳۱۵-۳۱۶). به نظر می‌رسد که این مرحله تضعیف دموکرات‌ها، همان مقهور شدن انقلابیون باشد که در بیان مبارک مورد اشاره قرار گرفته است. یفرم خان مذکور در لوح، کسی که از زمان فتح طهران و آغاز مشروطه دوم نقش مؤثری در دفاع از نظم در رژیم جدید به عهده داشت، در این زمان با دموکرات‌ها مخالف شده بود و از جانب نایب السلطنه و وظیفه بستن مجلس دوم به عهده وی گذاشته شده بود (سیفی، صص ۱۶۸ و ۱۶۸). بدیهی است در وضعیتی چنین بحرانی، قلمداد نمودن بهائیان به عنوان حامیان دموکرات‌ها در نزد کسی که چنین موقعیتی داشت، چه خطراتی را می‌توانست متوجه بهائیان سازد.

برای آشنایی با وضع آشفته ایران در آن زمان نگاهی گذرا به اتفاقات سال‌های اولیه مشروطه دوم

شد (سیفی، صص ۱۵۳-۱۵۴؛ آوری، صص ۳۱۲-۳۱۶).

۲۶- شرحی از این جریان آنکه در شوال ۱۳۲۹ هـ.ق هیئت وزرا حکمی صادر نمود که اموال دو برادر یاغی شاه مخلوع، شعاع السلطنه و سالار الدوله، مصادره گردد. مجلس به مرگان شوستر (Morgan Shuster) امریکایی، که خزانه‌دار کل ایران بود، اجازه داد که این حکم را توسط ژاندارمری خزانه‌داری اجرا کند. لیکن در عمل افسران و قزاقان روسی مانع کار ژاندارم‌ها شدند. به این بهانه که به گفته کنسولگری روس، این دو برادر شاه از اتباع روسیه هستند. در ذی‌عده ۱۳۲۹ هـ.ق وزیر مختار روس با فرستادن اولتیماتومی از وزارت خارجه ایران خواست که مأمورین ژاندارم خزانه، ملک شعاع السلطنه را ترک کنند. در این میان شایع شد که روس‌ها تهدید به تصرف گیلان کرده‌اند. کابینه با نگرانی نظر انگلستان را جویا شد. وزیر خارجه انگلیس نیز توصیه کرد درخواست‌های روسیه پذیرفته شود. اما در این هنگام وزیر مختار روسیه که روابط با ایران را موقتاً قطع کرده بود، خواسته‌های بیشتری را به این شرح مطرح کرد: اخراج شوستر از ایران، خودداری ایران از استخدام اتباع خارجی بدون موافقت روسیه و انگلیس و بالاخره پرداخت غرامت لشکرکشی قوای روس به ایران! وی در ضمن تهدید نمود که اگر این خواسته‌ها عملی نشود نیروهای روس- که در شمال ایران بودند- پیشروی می‌نمایند (سیفی، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ آوری، صص ۳۰۴-۳۰۶). در مورد رد یا قبول اولتیماتوم روسیه، بین کابینه و مجلس نفاق بروز کرد، کابینه طرفدار پذیرش این اولتیماتوم و مجلس طالب مخالفت با آن بود. سرانجام، به شرحی که در متن خواندیم، امر منجر به تعطیل مجلس در دوم محرم ۱۳۳۰ هـ.ق شد (آوری، صص ۳۰۶-۳۰۷). یحیی دولت‌آبادی در شرح خود از این وقایع می‌نویسد که چون اولتیماتوم روسیه داده شد، کابینه متزلزل بلکه منحل بود. کشمکش دو فرقه اعتدالی و دموکرات مانع تشکیل کابینه جدید بود زیرا هر فرقه می‌خواست از خود کابینه تشکیل دهد. در ضمن با وجود فرقه‌بازی و اختلافات موجود در مجلس، ممکن نبود بتوانند جوابی به روس‌ها بدهند. در نتیجه، نایب السلطنه مجلس را منحل کرده، حکومت نظامی اعلام کرد. روس‌ها در اوائل محرم ۱۳۳۰ هـ.ق در رشت و تبریز مداخله نموده، اسلحه را از دست قشون دولتی گرفتند (حیات یحیی، ج ۳، طهران، ۱۳۶۲، صص ۱۹۶-۱۹۹).

ضروری است. مجموعه وقایع این چند سال به قدری پیچیده و ارتباط آن با مناسبات دول مقتدر خارجی با یکدیگر، به قدری زیاد است، که این نگاه مسلماً جز به انعکاس صحنه‌هایی گذرا از جریانی به هم پیوسته و پر حادثه نمی‌ماند. با این همه شاید بتواند حدّ اقلّ تصویری از اینکه چگونه عدم آمیختگی دولت و ملت نهایتاً توانست زمینه را برای دخالت دول دیگر در ایران آماده کند، به دست می‌دهد.

عزل محمد علی شاه از سلطنت با امضای مقاله‌ای همراه بود که طی آن دو دولت روس و انگلیس تضمین می‌نمودند از هرگونه اقدام سیاسی این شاه مخلوع علیه ایران جلوگیری نمایند. امری که خود نشان از نفوذ این هر دو دولت در ایران داشت. در همان سال اول مشروطه دوّم شورش‌هایی در نقاط مختلف مملکت، عمده با حمایت پشت پرده روسیه که قصدش حفظ نیروهای خود در آذربایجان و بلکه افزایش آنها بود، صورت گرفت. ضعف مالی ایران با این شورش‌ها وخیمتر می‌شد زیرا لازمه دفع این شورش‌ها تدارک قشون بیشتر بود. دو دولت روس و انگلیس حتی در زمینه کوشش‌های ایران برای دریافت وام به طرق مورد نظر مجلس دوّم دخالت‌های بازدارنده داشتند. ترورهایی در ایران صورت گرفت و دولت به دلیل حمایت سفارت روسیه از قاتلین، موفق به مجازات ایشان نشد. در سال ۱۳۲۹ هـ ق اضطراب و وحشت بسیار در طهران حکمفرما بود. طرفداران شاه مخلوع از مجازات و آزار ملیون می‌ترسیدند، و ملیون از این نگران بودند که روسیه محمد علی میرزا را بازآورد. این نگرانی از جهاتی بیهوده نبود، چه که در همین سال محمد علی میرزا که میزبانان روس او مانع وی نشده بودند، به شمال ایران حمله کرد و جنگی برپا نمود. برادرانش سالار الدوله و شعاع السلطنه نیز، در کردستان و آذربایجان دست به طغیان زدند. در نتیجه، روسیه بهانه‌ای برای افزایش نیروهای خود در شمال کشور به دست آورد و انگلستان نیز که قبلاً به ناامنی راه‌ها در بخش جنوبی کشور اعتراض نموده بود، فرصت را غنیمت شمرده، با سپاهیان هندی به جنوب مملکت وارد شد. البته روس‌ها نیز مجدداً بر نیروهای خود افزودند. از طرف دیگر، قبایل مختلف ایران، به دلیل ضعف حکومت مرکزی، شروع به یاغی‌گری نمودند، چنانکه فارس عملاً در دست قشقایی‌ها بود (آوری، صص ۲۷۰-۲۷۹؛ سیفی، ص ۱۶۲).

در این دوران آزار و کشتن بهائیان باز هم ادامه داشت^{۲۷} و به سبب آشفتگی شدید وضع قضائی عملاً هیچگونه دادرسی صورت نمی‌گرفت. در اولین ماه‌های پس از شروع مشروطه دوّم، حاجی حیدر نامی از اهل نجف آباد را در اصفهان شهید نمودند و هیکل مبارک برای حکومت این زمان نیز، همانند حکومت دوره استبداد صغیر، "انتقام و قصاص" این خون را شرط حصول «تأیید ربّ البریه» ذکر فرموده و تأکید می‌نمایند که «این مسئله بسیار مهم است» (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۵۵). در سال ۱۳۲۸ هـ ق، در مشهد به جان یکی از احناء، بوسیله طلبه‌ای متعصب، سوء قصدی صورت گرفت. عریضه‌ای در این مورد

۲۷- برای شرح مختصری راجع به شهادت‌های سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ هـ ق مراجعه فرمائید: حیات حضرت عبدالبهاء، صص ۱۵۵-۱۵۷ و ۱۵۹.

حضور حضرت عبدالبهاء ارسال گشت. در جواب، لوحی صادر فرمودند که در آن، احبّاء را به مراجعه به اولیای امور، راهنمایی می‌فرمایند تا اهل ایران «بدانند که ابدأً مشروطیت مجری نیست و آزادی جز از برای اهل طغیان نه، آزادی سبب تسلط متهوران بر مظلومان شده است و تطاول ستم‌کاران بر ستم‌دیدگان» (سلیمانی، ج ۳، ص ۴۸۸).

در لوح دیگری که به احتمال قوی، در اوایل سال ۱۳۳۰ هـ ق صادر شده است می‌فرمایند: «در همین روزها در ساری، حزب محمد علی شاه، چند نفر را شهید نمودند»، و این واقعه، ظاهراً در محرم ۱۳۳۰ هـ ق واقع شده است،^{۲۸} علاوه بر شهادت‌های مذکور، از مطالبی که در سایر نقاط ایران، بر اهل بهاء وارد آمده است، یاد می‌فرمایند و متذکر می‌گردند: «یقین است که در برف و بوران و شدت طوفان، دریا به هیجان آید و وقایع مؤلمه رخ بدهد» (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۶) جمله‌ای خیر نشان می‌دهد که حضرت عبدالبهاء به خوبی به آشفتگی و هرج و مرج کشور که یکی از آثارش آزار و کشتار بهائیان بوده است توجه کامل داشته‌اند.

نکته دیگری که در آثار و بیانات حضرت عبدالبهاء در این دوران نمایان است نگرانی ایشان از اوضاع ایران و امید به آینده‌ای روشن است. در لوحی که در آستانه سفر ایشان به غرب صادر گشته (۱۳۳۰ هـ ق/۱۹۱۲ م) وضع ایران را «مورث احزان» می‌خواند (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۸۱). در بیانات خود در میان جمعی از ایرانیان مقیم پاریس (۲۵ ژانویه ۱۹۱۲) پس از شرحی درباره ایران و شرق می‌فرمایند:

«حال دیگر جز به مدد غیبی و قوه الهی امید نمی‌ماند... اگر [ایران] مدد غیبی و قوه الهی یابد، تأیید و عون ملکوتی جوید، احزاب متفرقه متنوعه و نفوس مختلفه متضاده به قوه معنویه جمع گردند و بر آنچه سبب حیات و عزت ابدیه است متحد و متفق گردند. حال ما باید در ترقی زراعی و صناعی و تجاری ایران بکوشیم ولو استقلال رفته باشد ایران نمی‌رود و چون به تحسین اخلاق ملت پردازیم هر قسمی ترقی در آن هست...» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۰۵).

و روز ۲۸ ژانویه ۱۹۱۳ در جمعی فرمودند: «هرچند استقلال ایران را به باد دادند ولی ایران روز به روز رو به ترقی است ناامید نباید بود زیرا هرکسی پنج روزه نوبت اوست. هیچ چیز بر یک منوال نماند. در هر صورت مستقبل ایران بسیار خوب است» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۱۰).

آخرین نکته‌ای که در این بخش باید ذکر شود موضوع عضویت بهائیان در مجلس شورای ملی است. پس از تشکیل مجلس دوم حضرت عبدالبهاء دستور فرمودند: «حضرات ایادی باید هر قسم باشد عضویت در مجلس داشته باشند» (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۳). اما به درستی نمی‌دانیم که برای عضویت در مجلس چه اقداماتی از سوی جامعه بهائی صورت گرفته است. تحقیقات آینده باید این موضوع را روشن

۲۸- حیات حضرت عبدالبهاء، صص ۱۷۵-۱۷۶؛ تقویم تاریخ امر، ص ۱۲۴.

سازد. اما نظر حضرت عبدالبهاء در زمانی نسبتاً کوتاه به گونه‌ای متفاوت بود. پس از بازگشت از سفر غرب و مقارن اواخر ایام اقامت ایشان در رمله اسکندریه (اواخر سال ۱۳۳۱ هـ ق و ۱۹۱۳ م) در زمانی که مقدمات تشکیل مجلس سوم آماده می‌شد. بنا بر مندرجات بدایع الآثار بهائیان طهران سعی نمودند که به واسطه عرائض شتی از حضور مبارک «استیذان عضویت» در «پارلمان ایران» حاصل نمایند و نمایندگان خود را به این منظور انتخاب نمایند. هیکل مبارک «به کلی احبّاء را منع فرمودند» و تلگرافی در جواب مخابره فرمودند که عیناً از این قرار بود: «رضایت الهی خواهید نه عضویت در پارلمان». شفاهاً نیز به اطرافیان فرمودند که تا حال ایرانیان مکرّر به «انتخاب نفوس و تشکیل دارالشوری» پرداخته‌اند ولی نتیجه‌ای نداشته است، جز آنکه اختلال امور بیشتر شده، «این مرتبه هم مثل سابق» و اضافه فرمودند که در این صورت، هر قدر بهائیان از این آشوب‌ها برکنار، و مشغول به خدمت امرالله باشند، آسوده‌ترند (ج ۲، ص ۳۷۰). علت این تغییر و تحوّل در نظر هیکل مبارک را می‌توان در مشاهده نابسامانی‌های مجلس دوم و وضعیتی که منجر به تعطیل نا به هنگام آن شد جستجو کرد.

نتیجه

نظر موافق امر مبارک نسبت به حکومت مشروطه، بطور کلی، از بیان جمال قدم در لوح ملکه ویکتوریا، و تحسینی که مظهر امر از اقدام این تاجدار در نهادن زمام مشاوریه به دست جمهور می‌نمایند، به خوبی آشکار است (الواح سلوک، ص ۱۳۳). در آیه مبارکه کتاب مستطاب اقدس خطاب به طهران: «سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور الناس»، خبر نزدیکی تحقق انقلاب و حکومت جمهور ناس از لسان حق، داده شده است. به تبیین حضرت عبدالبهاء «انقلاب ارض طاء» در عهد میثاق - که جز جنبش مشروطه نبود - مصرّح در الواح مستطاب بود (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۹).

اما نظر موافق امرالله نسبت به حکومت مشروطه بطور کلی، با توجه به آثار حضرت عبدالبهاء در زمینه وقایع مشروطه ایران، به راحتی قابل تعمیم به آنچه در جریان این جنبش در ایران گذشت، نمی‌باشد. مروری به الواح و بیانات حضرت عبدالبهاء در این دوره روش و سیاست امر بهائی را نمایان می‌سازد:

۱- سعی در هشیار ساختن طرفین، دولت و ملت، به لزوم درهم آمیختن و اجتناب از بیگانگی همراه با متذکر ساختن ایشان در مورد نتایج وخیمه اختلاف و ضدیت.

۲- هشدار به احبّاء و متذکر ساختن ایشان در عدم مداخله در امور سیاسیّه و سعی در خیرخواهی عموم.^{۲۹}

۲۹- در این زمینه، نکته‌ای در بیانات مندرج در بدایع الآثار وجود دارد که از حیث بررسی جنبه‌های عملی رفتار توصیه شده به بهائیان در آن زمان، بسیار قابل توجه است، می‌فرمایند: «ای احبّای الهی بکوشید تا در بین دولت و ملت الفت و التیام تام حاصل شود و اگر عاجز ماندید، به کلی کناره گیرید» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۹۷). باید در الواحی که فعلاً چاپ نشده و در مجموعه‌های قابل دسترس ما نبوده است، به دنبال چگونگی سعی در التیام بین دولت و ملت توسط احبّاء گشت.

۳- رفع شبهات مربوط به اتهامات وارده به بهائیان در زمینه طرفداری از استبداد یا مشروطه‌طلبی و نیز تشویق احبّاء به سعی در رفع و سلب اتهامات مذکور.

۴- پافشاری در احقاق حقّ مظالم وارده بر احبّاء در این دوران و تشویق بهائیان به دادخواهی از اولیای امور.

دیدگاه حضرت عبدالبهاء در زمینه‌های رهبری جنبش مشروطه، انگیزه محرّکین، روش اقدام طرفین، زمان و موقعیت جنبش و بالاخره قضاوت هیکل مبارک راجع به نتایج آن را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

در نظر هیکل مبارک، محرّکین جنبش قطعاً علما مذهبی بودند^{۳۰} که نقش اساسی و تعیین‌کننده در ایجاد و پیشبرد حرکت مذکور داشتند. صرف پیشوایی این نفوس بر خیل پیاخاستگان، به عقیده مبارک، حاکی از عاقبتی ناخوشایند بود: «جندی را که سردار، آیت متشابهه و علمدار، حجّت الاسلام غیر بالغه باشد، البتّه به خسف و نسف^{۳۱} مبتلا گردد...» (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۸۱) و در این مورد شواهد تاریخی از زمان شاه سلطان حسین و زمان فتحعلی شاه بیان فرموده‌اند (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۴). به فرمایش مبارک، همین رهبری مانع از به نتیجه رسیدن نصیحت هیکل مبارک در خصوص ضرورت یگانگی دولت و ملت شد، چنانکه پس از یادآوری این نصایح به احزاب، می‌فرمایند: «ابدأ نپذیرفتند، بلکه بر نزاع و جدال و قتال افزودند. زیرا پیشوایان نادان و حزب‌بی‌خردان مداخله در امور داشتند و علما بی‌هوش متتابعاً فتویٰ دادند و عوام و خواص پیروی نمودند» (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۳). هیکل مبارک در رهبری چنان نفوسی بر چنین نهضتی، از اساس تضادّی آشکار می‌دیدند: «... شخصی که در خانه خود مروّج استقلالست^{۳۲} و مانع آزادی، چگونه دیگران را بر مشروطه و آزادی تحریک می‌کند» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۰۵). و بالاخره انگیزه این پیشوایان در راه‌اندازی جنبش، انگیزه‌ای عمدتاً شخصی بوده است؛ چنانکه

۳۰- بی‌مناسبت نیست نظر بعضی از محقّقین را نیز در این مورد مطرح نمایم: براون و آوری هر دو در تجزیه و تحلیل خود از انقلاب ایران، در عین آنکه دو نیروی اصلاح‌گران عرفی و روحانیون را مشخص، جدا و در عین حال همراه می‌بینند، برآنند که اصلاح‌گران عرفی برای پیشبرد اهداف خود قطعاً به نفوذ روحانیون در اذهان مردم و به توانایی ایشان در برانگیختن مردم به عمل، محتاج بودند (براون، ص ۱۵۱؛ آوری، ص ۲۴۴). به عقیده حامد الگار، در رویدادهایی که نهایتاً به صدور حکم مشروطیت منجر شد، نقش برتر علما را نمی‌توان نادیده گرفت و در سراسر جنبش مشروطه نیز، این انگیزه‌های مذهبی بود که مسیر هیجانی را تعیین می‌کرد؛ انگیزه‌هایی که علما رهبری و بیان می‌نمودند. وی اصولاً جنبش مشروطه را تکرار نقش سنتی علما در رهبری مخالفت مردم با دولت می‌داند (ص ۳۴۹).

۳۱- ضعف و خرابی.

۳۲- چنانکه پیش از این نیز دیدیم، حضرت عبدالبهاء گاه «استقلال» را مترادف با «استبداد» استفاده فرموده‌اند. شاهد بر این معنی، این بیان مبارک است: «بی‌خردان یاران را ملامت کنند و شماتت نمایند که حامی استبدادند و فدائی استقلال» (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴۹). در کتاب لغت *Steingass* (تألیف ۱۸۹۲) نیز این واژه به معنای استبداد، دیکتاتوری و قدرت مطلقه معنی شده است.

می فرمایند، ایرانیان «ندانستند که هر چند مشروطه خوبست ولی محرّک را مقصد ترویج منافع شخصیّه است»^{۳۳} (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۰۵).

حضرت عبدالبهاء با تأکید بر ضرورت هم آمیختگی دولت و ملت و با هشدار به خطرات جدایی و بیگانگی دولت و ملت، در واقع به «روش» اقدام طرفین نظر دارند. قرار گرفتن ملت و دولت در مقابل یکدیگر، و عدم درهم آمیختگی آنها، به عقیده مبارک، منتجّ به نتایج وخیمه، عمده دخالت دولت‌های همسایه می‌گشت. چنانکه دیدیم، آن روش ادامه یافت و همان نتیجه نامطلوب حاصل گشت. نکته حائز اهمّیت دیگر آنکه، حضرت عبدالبهاء، وضعیّت ایرانیان را هنوز برای حصول مشروطیت در ایران، مساعد نمی‌دیدند. به عقیده مبارک، پیش از عملی شدن مشروطه، رسیدن به نوعی از آمادگی اجتماعی، آشنایی با قانون و کسب تجربه لازم بود:

«اقلاً بایستی در تواریخ ممل و ممالک متمدّنه ملاحظه کنند مثل ملت و مملکت فرانسه که اوّل حکومت نظامی و قانونی قرار دادند تا ملت در تحت قانون، استعداد ترقّی حاصل نمایند. بعد به مرور به امور سائره توجّه کنند. ایرانی که سال‌ها خراب بود و اهالی به کلی از قانون بی‌خبر و نفوس بی‌تجربه، چگونه ممکن است یک مرتبه بتوانند حکومت مشروطه را محافظه و ترویج نمایند» (بدایع الآثار، ج ۲، صص ۱۰۴-۱۰۵).

همین نظر را به نحو کلیّی‌تر نیز چنین بیان می‌فرمایند: «باید کوشید تا اخلاق ملت تبدیل شود و استعداد مشروطه و امور سائره حاصل گردد، و الا هر روز مشکلاتی رو دهد و یأس و پریشانی بیشتر شود» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۹).

با توجّه به آنچه تا کنون گفتیم، به علاوه شواهدی دیگر نشان می‌دهد که در مجموع، جنبش مشروطه ایران از دیدگاه مبارک موفق نبوده است. چنانکه دیدیم در مشروطه دوّم، مشاهده عدم فریادری حکومت به بهائیان مظلوم، در سال ۱۳۲۸ هـ ق آنجا که احبّاء مأمور به دادخواهی بیشتر می‌شوند، می‌فرمایند: «ابدأ مشروطیت مجری نیست» و «آزادی سبب تسلّط متهوران بر مظلومان شده است»

۳۳- چنانکه می‌دانیم یکی از محرّکین مشروطه طلبی سید عبدالله بهبهانی بود. یکی از شواهدی که برای بیان مبارک راجع به انگیزه شخصی محرّکین می‌توان ذکر نمود، مطالبی است که در مورد سید عبدالله و حرکات اوّلین او در جریان مشروطه طلبی گفته‌اند. انگیزه‌های که وی حدّ اقلّ در آغاز جنبش داشت، راجع به ضدّیت با عین الدّوله صدر اعظم و سعی در برانداختن او بود که با وی سخت دشمن بود (کسروی، ص ۳۵ و ص ۴۸؛ الگار، ص ۳۵۳). الگار حتّی می‌نویسد بعد از تحصّن اوّل، چون علما به طهران برگشتند بهبهانی قدرت بسیار یافت، «برخی نگران بودند حالاکه او به هدف خود- حائز مقام برتر در میان علما شدن- رسیده است، از درخواست عدالتخانه صرف‌نظر کند» (ص ۳۴۵). ناظم الاسلام نیز از قول سید محمد طباطبایی نقل می‌کند، که در زمان استبداد صغیر می‌گوید: «این آقا سید عبدالله، پدر مرا و خودش را و مردم را سوخت مرا آلت اجرای خیالات خود کرد، مقصودش سلطنت بود، نه حفظ مشروطه» (ج ۲، ص ۱۶۸).

(سلیمانی، ج ۳، ص ۴۸۸). در سال ۱۳۳۱ هـ ق، یعنی چند سالی پس از استقرار مشروطه دوّم آنچه را که در طی این جنبش حاصل شده تعبیر به «دفع فاسد به افسد» می‌نمایند و اضافه می‌فرمایند: «ایرانی که به هیچ وجه استعداد نداشت، بعضی به خیال دفع تعدی استقلال (= استبداد)، سبب مداخله دیگران گردیدند و عنوان به دست بهانه‌جویان دادند» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۰۴).

در همین زمان، حتّی اشاره می‌فرمایند که: «... استقلال ایران را به باد دادند»^{۳۴} (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۱۰). سرانجام حتّی زمانی که هیکل مبارک، ایران را به جسد متلاشی شده‌ای تشبیه می‌فرمایند، ایرانیان را به سعی در ترقّی در امور کشاورزی، صنعتی و تجاری ایران می‌خوانند؛ به نجات "جسد متلاشی شده" ایران، و جمع اجزا متفرّقه آن در تحت "قوة الهی" و به "مدد غیبی" امیدوارند، و بهائیان را دعوت به عمل و قیام بر آنچه مأمورند می‌نمایند تا این نجات حصول یابد و اضافه می‌فرمایند: «ولو استقلال^{۳۵} رفته باشد، ایران نمی‌رود» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۰۵). و به عاقبت "پر روح و ریحان" بشارت می‌دهند (مکاتیب، ج ۴، ص ۷۶).

کتاب‌شناسی

آثار مبارکه

- | | |
|----------------|---|
| حضرت بهاء‌الله | الواح خطاب به ملوک و رؤسای ارض، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۴ بدیع. |
| حضرت عبدالبهاء | مائدة آسمانی، گردآورنده: عبدالحمید اشراق خاوری، جلد پنجم، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع. |
| حضرت عبدالبهاء | مائدة آسمانی، گردآورنده: عبدالحمید اشراق خاوری، جلد نهم، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع. |
| حضرت عبدالبهاء | مکاتیب عبدالبهاء، مطبعة كردستان العلمیه، جلد دوّم، مصر، ۱۳۳۰ هـ ق. |
| حضرت عبدالبهاء | مکاتیب عبدالبهاء، جلد سوّم، مصر، ۱۳۴۰ هـ ق/۱۹۲۱ م. |
| حضرت عبدالبهاء | مکاتیب عبدالبهاء، جلد چهارم، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۱ بدیع. |
| حضرت عبدالبهاء | مکاتیب عبدالبهاء، جلد پنجم، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۲ بدیع. |

۳۴- واضح است که در اینجا "استقلال" را به معنی متداول خود استفاده فرموده‌اند.

۳۵- نگاه کنید به پاورقی بالا.

- حضرت ولی امرالله
 قد ظهر يوم الميعاد، بدون نام مترجم، لجنه ملی نشر آثار امری،
 طهران، ۱۰۴ بدیع.
- حضرت ولی امرالله
 کتاب قرن بدیع (نوروز ۱۰۱)، ترجمه نصرالله مودت، قسمت سوم،
 مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۲ بدیع.

سایر منابع

- آواره (عبدالحسین آیتی)
 آوری، پیتر
 الکواکب الدزیه فی آثار البهائیه، دو جلد، مصر، ۱۳۴۲ هـ.ق.
- اشراق خاوری، عبدالحمید
 الگار، حامد
 تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه، ترجمه محمد
 رفیعی مهرآبادی، چاپ دوم، بی ناشر (چاپخانه حیدری)، طهران،
 ۱۳۶۹.
- شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، شش جلد، چاپ
 سوم، زوآر، طهران، ۱۳۶۲.
- انقلاب ایران، ترجمه و حواشی از احمد پژوه، چاپ دوم، انتشارات
 معرفت، طهران، ۱۳۳۸.
- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، جلد اول، چاپ
 چهارم، انتشارات امیرکبیر، طهران، ۱۳۷۱.
- سیاستگران دوره قاجار، دو جلد، انتشارات هدایت با همکاری
 انتشارات بابک، طهران، ۱۳۳۸ و ۱۳۴۶ هـ.ش.
- حیات یحیی، جلد سوم، چاپ چهارم، انتشارات فردوسی، طهران،
 ۱۳۶۲.
- تاریخ اجتماعی ایران، قسمت اول ۱۳۵۹، قسمت دوم ۱۳۶۷، چاپ
 دوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- لوايح آفا شيخ فضل الله نوري، نشر تاريخ ايران، طهران، تابستان ۱۳۶۲.
 بدايع الآثار، دو جلد، کریمی پرس، هند (بمبئی)، ۱۳۴۰ هـ.ق/۱۹۲۱ م.
 مصابيح هدایت، جلد سوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران،

- ۱۲۱ بدیع.
سیفی قمی نفرشی، مرتضی
نظم و تنظیم در دوره قاجاریه، انتشارات یساولی "فرهنگسرا"، طهران،
۱۳۶۲.
- تاریخ مشروطیت، لجنه ملی حفظ آثار و آرشیو امر، طهران، ۱۲ بدیع.
علاقبند، محمد (حاج آقا)
جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، دو جلد، ترجمه
فلور، ویلم
ابوالقاسم سری، انتشارات توس، طهران، ۱۳۶۰ و ۱۳۶۵.
فیضی، محمد علی
حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق، مؤسسه ملی مطبوعات
امری، طهران، ۱۲۸ بدیع.
- تاریخ مشروطه ایران، چاپ سیزدهم، انتشارات امیرکبیر، طهران، ۲۵۳۶ (=)
۱۳۵۶ ه.ش).
- کسروی تبریزی، احمد
یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء، دو جلد، مؤسسه ملی
محمودی، هوشنگ
مطبوعات امری، طهران، ۱۳۰ بدیع.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد
تاریخ بیداری ایرانیان، دو بخش، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی،
چاپ چهارم، انتشارات نوین و انتشارات آگاه، طهران، ۱۳۶۲.
- نفیسی، سعید
تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، دو جلد، نشر نهم، ناشر
بنیاد، طهران، ۱۳۷۲.
- نواب صفا، اسماعیل
شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، انتشارات زوار، طهران، ۱۳۶۶.
- یادداشت‌هایی درباره حیات و خدمات ایادی امرالله جناب میرزا محمد تقی معروف به ابن ابهر (۴)،
آهنگ بدیع، شماره ۷ و ۸، سال ۲۵، ۱۲۷ بدیع، صفحات ۱۸۶ تا ۱۹۲.